



• درآمد

سید محمد صادق قاضی طباطبائی پیوسته شاهدیاران را مشمول لطف خود قرار داده و با ارسال مقالات و خاطرات خویش در باره وقایع و شهدا، بر غنای نشریه افزوده‌اند. این بار نیز ایشان با صبر و حوصله بسیار خاطرات جالبی را از شهید عراقی نقل کرده‌اند که از همراهی ایشان سپاسگزاریم.

سید محمد صادق قاضی طباطبائی

پیشکسوت انقلاب...

صرفاً به درس و بحث و تهذیب نفس و امور معنوی بپردازند.

نقطه مقابل این تفکر، مرحوم نواب صفوی بود که علمائی را هم در قم به عنوان پشتوانه و حامی تفکر خود داشت. یکی آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری که در امر ملی شدن نفت مذاخله و اعلامیه صادر کرد و دیگر آیت‌الله سید صدرالدین، صدر پدر زنده یاد (اعلم از حیات یا ممت) امام موسی صدر بود که حقیر هم با ایشان آشنائی داشتم و از دوستان مرحوم آقای مصطفی خمینی بودند و امام هم به ایشان علاقه ویژه داشتند. منقول است وقتی حسنین هیکل، مدیر روزنامه الزهرای قاهره مصر، برای وساطت در آزادی گروگان‌های سفارت امریکا در تهران بسا امام دیدار کرد، این طور عنوان کرد: «شما حاضرید گروگان‌ها را با امام موسی صدر مبادله کنید؟» امام فرموده بودند: «حتماً» آقای صدر در سال ۵۰ هم به ایران آمدند و در قم، در دارالتبلیغ سخنرانی جالبی داشتند و با شاه هم برای نجات بعضی از مبارزین ملاقات کردند که شفاعت ایشان موثر واقع نشد و آنها را اعدام کردند.

آقای صدر مسلمیان و شیعیان را در لبنان احیا کردند. اگر کسی از وضع لبنان قبل از امام موسی صدر آگاهی نداشته باشد، به عظمت کاری که امام موسی صدر انجام دادند پی نخواهد بود. یکی از ثمرات اقدامات آن روز، مقاومت در جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله در برابر اسرائیل تا دندان مسلح بود. جا دارد از شهید عماد مغنیه هم که از منسوبین حجت‌الاسلام آقای شیخ محمد جواد مغنیه بود، یاد شود. آقای محمد جواد مغنیه تالیفات بسیاری در معارف اسلامی دارند. ایشان هم در زمان شاه در مسافرتی که به ایران و قم داشتند و سخنرانی مفصلی در قم ایراد نمودند. اینها قسمتی از برکات امام موسی صدر هستند و مصداق

ایام فدائیان اسلام و نواب معاصر بود با مرجعیت مطلق و زعامت آیت‌الله‌العظمی بروجردی(ره). ایشان علاقه چندانی به مسائل سیاسی نشان نمی‌دادند. یکی از وعاظ معروف و معتبر قم که من هم با ایشان آشنا بودم، به نام آقای سید مرتضی برقی، در منبر از طرف آقای بروجردی رسماً اعلام کرد که طلاب حق ورود و دخالت در امور

امام ماه‌ها در بازداشت بودند و حتی محل بازداشت ایشان هم مرتباً تغییر می‌کرد تا اینکه رژیم، تحت فشار شدید مردم و علما و روحانیون، مجبور به استخلاص ایشان از بند شد. با آمدن امام به قم، تحرک جدیدی در جامعه پیدا شد و من بارها شاهد بودم که شهید عراقی به اتفاق جمعی و یا منفرداً به قم و دیدن حضرت امام می‌رفت و دستورات شرعی لازم را از ایشان سؤال می‌کرد.

سیاسی را ندارند و هر طلبه‌ای که خلاف این امر را انجام دهد و به امور سیاسی بپردازد، شهریه‌اش قطع خواهد شد. شهریه ممر ارتزاق روحانیون و رگ اقتصادی طلابی بود که غیر از آن درآمد دیگری نداشتند. مرحوم بروجردی مایل بودند حوزه از مشاجرات سیاسی دور باشد و طلاب

آشنائی من با آن مرحوم برمی‌گردد به سال‌های ۱۳۴۰ و ۴۱ شمسی و بیت مرحوم امام خمینی در قم، روزی که در منزل امام بودم و با مرحوم آقا مصطفی خمینی مشغول گفتگو، مرحوم عراقی و یکی دو تن دیگر آمدند و ما سلام و علیک کردیم. مرحوم عراقی مرا به نام صدا کرد و فهمیدم که ایشان مرا می‌شناسد، اما من ایشان را نمی‌شناختم. ایشان تقریباً یک دهه از من بزرگ‌تر بودند. این آشنائی به دوستی نزدیک شد، اما تفاوت‌هایی باعث شد که خیلی با هم مقرون نباشیم. علاقمندی ما به یکدیگر به خاطر مبارزه و امام و وحدت در دشمنی با ظلم و ظالم بود.

زندگی شهید عراقی به سه بخش تقسیم می‌شود. شروع مبارزه و قبل از زندان، در زندان، پس از زندان. مرحوم شهید عراقی در ابتدای نوجوانی با پیوستن به مرحوم نواب صفوی در فدائیان اسلام مبارزه را شروع کرده بود و به مرحوم نواب و همفکرانش علاقمند بود. فدائیان اسلام در زندگی اجتماعی آن روز ایران، حضور یا قدرت و چشمگیر داشتند، درست مانند جمعیت اخوان‌المسلمین مصر به رهبری حسن‌النبی. مرحوم عراقی هنگامی وارد مبارزه شد که قضیه ملی شدن صنعت نفت ایران که ابتکار آن از دکتر سید حسین فاطمی بود و همه نیروهای مبارز فعال، تقریباً در پوشش ملی شدن نفت، به شکل متحدی درآمده بودند و وحدت بین مرحوم دکتر مصدق نخست‌وزیر ملی و آیت‌الله کاشانی، عالم مبارز و پرنفوذ زمان و فدائیان اسلام که با چندین تروری که انجام داده بودند، به صورت وزنه تاثیرگذاری در سیاست ایران مبدل شده بودند، کارها پیش می‌رفتند و بیگانگان، به‌ویژه استعمار پیر انگلیس هم مدام در مقام تخریب و توطئه بود و به تفرقه بین نیروهای داخلی امید بسیار بسته بود.

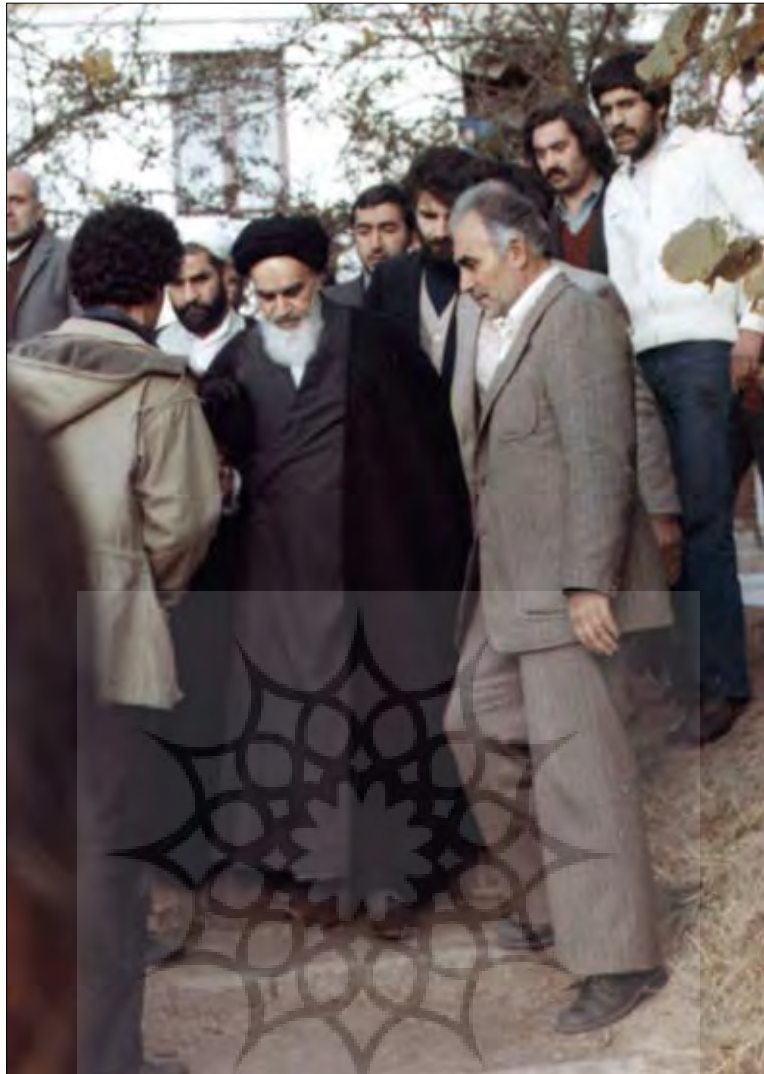
شد. منابر غالباً با تاخت و تاز به دولت پایان می‌گرفت و لذا دولت در مقام مقابله برآمد و با قوای مسلح و بگیر و ببند، موجب انسجام نیروهای مبارز و تمرکز رهبری در امام گردید. روز دوم فرودین ۴۲ مصادف با ۲۵ شوال سالروز شهادت امام صادق (ع) در مدرسه فیضیه قم، طبق معمول سنواتی مراسمی برپا بود و مرحوم حاج انصاری قمی، واعظ معروف، منبر رفت، لیکن ایادی سازمان امنیت که در بین جمعیت به صورت پراکنده حضور داشتند، با صلوات‌های بی‌مورد و بی‌موقع، جلسه را به هم زدند و حمله به طلاب شروع شد. بنده هم آن روز در فیضیه بودم. همه از هر طرف با جوب و چماق و سنگ و هر آنچه در دسترسشان بود، مقابله می‌کردند. مامورین، بیشتر طلاب حاضر در جلسه را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. راهرو مدرسه فیضیه را مامورین در اختیار داشتند و متواریان از مدرسه را هم بدون ضرب و شتم رها نمی‌کردند. آنها طلبه جوانی را از پشت بام مدرسه پائین انداختند و وی شهید شد. گمانم نامش سید یونس رودباری بود.

پس از این واقعه رژیم و روحانیت حملاتشان را نسبت به هم تشدید کردند، به‌ویژه امام، وعاظ سراسر کشور را دعوت به بیان مآووعه فیضیه نمودند و خود ایشان هم اعلامیه شدیدالحنی را صادر کردند که در سطح وسیعی پخش شد. مرحوم عراقی در نشر اعلامیه‌ها در تهران و توزیع آن نقش بارزی داشت.

با فرا رسیدن ماه محرم مبارزات شدت گرفت. امام در عصر عاشورا امام، در مدرسه فیضیه، نطق پرشوری را ایراد و

حمله به فیضیه و سایر اعمال رژیم را به شدت محکوم کردند و مستقیماً خود شاه را مخاطب قرار دادند و او را مسئول همه امور دانستند. دو روز بعد که ۱۵ خرداد ۴۲ بود، قبل از نماز فریضه صبح، ایشان را در منزلشان بازداشت و به تهران منتقل کردند. در سخنرانی فیضیه، حقیق و شهید عراقی حضور داشتیم. پس از انتشار خبر بازداشت امام، بازارها به سرعت تعطیل شدند و تظاهرات مردمی اغلب شهرها را فرا گرفت. دولت هم به مقابله برخاست و عده زیادی را در تهران و قم و ورامین و بعضی شهرهای دیگر به خاک و خون کشید و در عصر ۱۵ خرداد حکومت نظامی اعلام کرد. شهید عراقی در تظاهرات ۱۵ خرداد و مجالس قبل از آن، به‌ویژه در مدرسه حاج ابوالفتح در میدان شاه، نقش فعالی داشت و حتی در تظاهرات ۱۵ خرداد، سخنرانی هم کرد.

امام ماه‌ها در بازداشت بودند و حتی محل بازداشت ایشان هم مرتباً تغییر می‌کرد تا اینکه رژیم، تحت فشار شدید مردم و علما و روحانیون، مجبور به استخلاص ایشان از بند شد. با آمدن امام به قم، تحرک جدیدی در جامعه پیدا شد و من بارها شاهد بودم که شهید عراقی به اتفاق جمعی و یا منفرداً به قم و دیدن حضرت امام می‌رفت و دستورات شرعی لازم را از ایشان سؤال می‌کرد، تا اینکه در نیمه دوم سال ۴۳، لایحه مصونیت مستشاران امریکائی از مجازات به‌اصطلاح کاپیتولاسیون در مجلس تصویب و این امر موجب تشدید مبارزه، به‌ویژه از جانب امام شد. امام به‌شدت به این لایحه اعتراض و ۴ آبان، روز تولد شاه را عزا اعلام کردند و گفتند: «امروز باید پرچم سیاه



یاد این قبیله عزیزان به مصداق آیه شریفه «السابقون السابقون اولئک المقربون» مفید است؛ گرچه ترسیم جریانات آن زمان در این زمان کاری است بسیار مشکل؛ ولی مبارزات راحت جلو نرفت، عده‌ای جانفشانی کردند، آن هم جانفشانی‌های طاقت‌فرسا که یکی از آنان مرحوم شهید عراقی بود.

شاه و ملت نامگذاری شد. این طرح دارای ۶ اصل بود و قبل از آن هم لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را عنوان کرده بودند که ناگهان با مخالفت شدید علما و مراجع چندگانه و جدید قم روبرو شد. امام طالب مطرح شدن نبودند، لیکن رخدادهای به‌گونه‌ای پیش آمد و بیانه‌های صادره توسط مراجع و موضع‌گیری قاطع امام، ایشان را خود به خود در مبارزه با رژیم، پیشگام کرد. مخالفت‌ها به تبع امام از همه جای ایران شروع شد و همه نیروهای مذهبی جان تازه‌ای گرفتند.

مرحوم شهید عراقی با توجه به قدمت آشنائی با امام، تحرک تازه‌ای یافته بود و هیئت مؤتلفه اسلامی تشکیل

این آیه مبارکه: «الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل علیهم الملائکه».

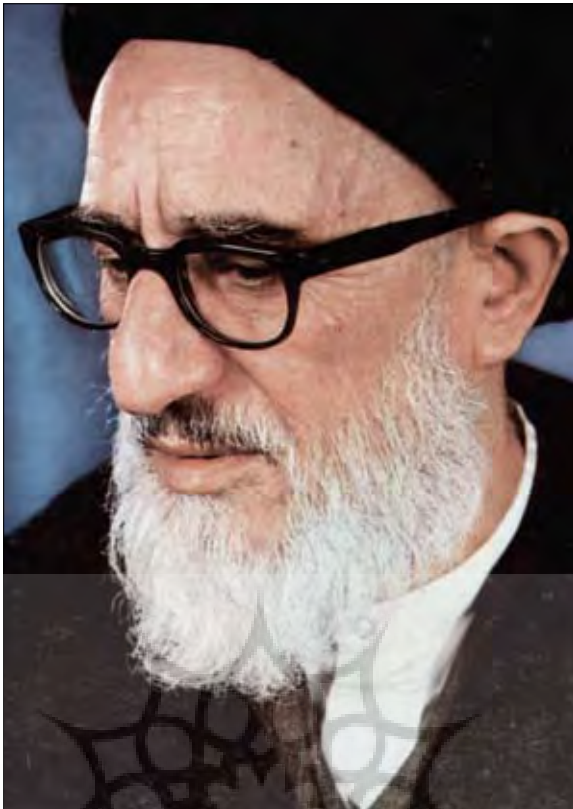
برگردیم به اصل مطلب و از الکلام بحرالکلام دست بکشیم که کتابی است از آیت‌الله سید احمد زنجانی (ره). مرحوم نواب صفوی در زمان حکومت دکتر مصدق بازداشت می‌شوند و گروهی از جمعیت فدائیان اسلام، جهت استخلاص آنان، در قم در منزل آیت‌الله بروجردی متحصن می‌شوند. با اینکه تحصن آنان به درازا می‌کشید، لیکن مرحوم آیت‌الله بروجردی در بیرونی منزل خود با آنان ملاقات نمی‌کنند و متحصنین بدون نتیجه ملموسی، منزل آیت‌الله بروجردی را ترک می‌کنند و به تهران برمی‌گردند. ظاهراً عده‌ای هم بازداشت می‌شوند. یکی از این متحصنین، مرحوم شهید عراقی بود. آن طور که نقل شده، مرحوم نواب که خود را متعهد به بیداری افکار مسلمین می‌دانست، در بالاسر حرم حضرت معصومه (س)، در حضور صدها تن از طلاب، به صراحت طلاب را دعوت به مبارزه می‌کند و تلویحاً نظریه آیت‌الله بروجردی را زیر سؤال می‌برد. شهید عراقی هم که روحیه مبارزه داشت، با این تفکر قرین و مبلغ این نظریه می‌شود.

مرحوم عراقی نقل می‌کرد در زمان ترور دکتر سید حسین فاطمی که توسط محمدمهدی عبد خدائی در مقبره ظهیرالدوله شمیران در ۳۰/۱۱/۲۵ انجام شد و دکتر فاطمی به مناسبت سالگرد ترور محمد مسعود، روزنامه‌نگار معروف زمان پهلوی که روزنامه‌اش به نام مرد امروز و زنده‌ای بود، در آن جلسه شرکت داشت و با مرحوم نواب هم در زندان بود. آقای عبد خدائی در آن زمان نوجوان

۱۵ ساله بود. البته ایشان از حقیر بزرگ‌ترند و با من هم دوستی دارند. آقای عراقی می‌گفت مرحوم نواب فدائیان در داخل زندان از این ترور آگاهی نداشتند و هنگام ترور دکتر فاطمی همه اظهار تعجب کرده بودند؛ البته آقای عبد خدائی این عدم اطلاع را نفی می‌کند والله العالم. آقای عراقی می‌گفت اگر ملاقات ممنوع نبود و نواب از قبل در جریان ترور دکتر فاطمی قرار می‌گرفت، قطعاً مانع می‌شد.

به هر صورت، پس از کودتای امریکایی انگلیس ۲۸ مرداد و سقوط دکتر مصدق از نخست‌وزیری و خانه‌نشینی آیت‌الله کاشانی و اعدام مرحوم نواب و نزدیکانش سکوت همراه به خوف جامعه را فرا گرفت. عدم دخالت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در این مسائل رژیم را جری کرد و خود را در این امور محق جلوه داد تا اینکه در سال ۱۳۴۰ شمسی، مرحوم آیت‌الله بروجردی فوت کردند و در ایران، به‌ویژه در قم، خلاء مرجعیت ظاهر شد. شاه به‌عنوان تسلیت، تلگرامی به آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم، به نجف مخابره کرد و خوشحال که در ایران مرجع تقلید پرنفوذی نیست و می‌تواند آنچه می‌خواهد به انجام برساند. امریکائی‌ها طرح اصلاحاتی را به شاه پیشنهاد کردند. با این مقصد که چون ایران در مجاورت شوروی سوسیالیستی است و احتمال تأثیر انقلاب کمونیستی در ایران می‌رود، بهتر است رفرمی در ایران ایجاد شود که حکومت وابسته به غرب و ضد کمونیستی در ایران قوام بیشتری داشته باشد و لذا طرح انقلاب به‌اصطلاح «انقلاب سفید» را ارائه کردند که توسط هیئت حاکمه به نام انقلاب

■ آیت الله سید محمود طالقانی.



همه جا افراشته شود. ما را فروختند، عزت ما را از بین بردند. طبیعی است که مبارزات عمق بیشتری یافت. امام در روز ۱۳ آبان ۴۳ در منزلشان بازداشت و یکسره به فرودگاه مهرآباد و از آنجا به ترکیه برده شدند. سرهنگ موسوی رئیس ساواک تهران در فرودگاه بود و امام را بدرقه کرد. سرهنگ افضلی رئیس ساواک بازار تهران تا ترکیه امام را همراهی کرد. مرحوم عراقی و همفکرانشان به کار زیرزمینی رو آوردند و برای مبارزه مسلحانه، اسلحه تهیه کردند. در اوایل بهمن سال ۴۳ بود که حسن علی منصور، نخست‌وزیر، توسط محمد بخارائی ترور شد و به قولی در دم جان سپرد. با فوت او، امیرعباس هویدا، دوست دیرین و باجناق منصور به نخست‌وزیری منصوب شد که تا ایام نزدیک به پیروزی انقلاب هم نخست‌وزیر بود.

مرحوم عراقی با شراکت صمد رضاخانی که از من نزدیک، ایشان را می‌شناسم و به رضائی معروف بود، در آبیگ قزوین معدن ذغالسنگ داشتند. مرحوم عراقی خودش می‌گفت من خیلی چیزها را آنجا مخفی می‌کنم. اسلحه ایشان هم یادگار مرحوم نواب بود و در محله دولاب تهران که به دیدن مرحوم نواب رفته بود، ایشان به او هدیه داده بودند. با ترور منصور، شهیدان: بخارائی و نیک‌نژاد و صفار هرنندی و حاج صادق امانی و آقای عراقی و ... بازداشت شدند و پس از محاکمه در ۴۴/۳/۲۶ چهار نفر اول اعدام و آقای عراقی ابتدا به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف، به حبس ابد محکوم گردید. برای نجات آنان از اعدام، اغلب علمای دین وساطت کردند و خواستند مانع شوند که مؤثر واقع نشد.

بازداشت مرحوم عراقی، تقریباً ایشان از صحنه مبارزه خارج شد، اما در زندان از جمله فعالین بود، به‌ویژه در زندان قصر که من هم چند صباحی در خدمت مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحومان: مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی و داریوش فروهر و آقایان دکتر شیبانی و مهندس سبحانی و آقای محمدمهدی جعفری و غیره بودم. ایشان با موافقت مسئولین زندان، غذای مصرفی زندانیان سیاسی را تدارک می‌کرد که مطلوب باشد و گاهی سبزی‌های خرید شده را می‌فرستاد به شماره ۴ قصر و ما پاک می‌کردیم و پس می‌فرستادیم. اینکه فلاسفه می‌گویند: «انسان مدنی بالطبع»، مرحوم عراقی واقعا انسان پرنرژی و زودجوشی بود. خیلی می‌گفت توفیق شهادت نداشتم.

از ادب و تواضع خاصی برخوردار بود. او به مرحوم آیت‌الله طالقانی بسیار احترام می‌گذاشت و می‌گفت امید همه مبارزین به ایشان است. واقعا هم مقاومت آقای طالقانی همه را دلگرم و مقاوم می‌ساخت. در زندان هم که بود اغلب گروه‌های سیاسی با تفکرات گویا حضور داشتند که عمدتاً معروف شده بودند به مذهبی‌ها و چپی‌ها یا کمونیست‌ها. در مدت کوتاهی که حقیر هم در زندان ۴ قصر بودم و یا در شهربانی، مذهبی‌ها و چپی‌ها چون در مبارزه وحدت داشتند، همان موجب انسجام و وحدت در درون زندان در برابر مامورین بود؛ هیچ‌کس به اعتقاد دیگری تعرض نمی‌کرد. بعدها این وحدت به هم ریخت و به‌ویژه پس از اعلام مواضع سازمان مجاهدین خلق که بسیاری کمونیست شدند، عرصه در زندان بر همه مبارزین تنگ شد. مرحوم عراقی در جناح مبارزین مذهبی بود و فعال، ولی پس از صدور فتوای علمای زندانی علیه مجاهدین که توسط مرحوم آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله ربانی آملی و هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی و منتظری و ... امضا شده بود، اختلافاتی بروز کردند که طاقت‌فرساتر از شکنجه‌های دیگر ساواک بودند، البته موجب اصلی این اختلاف هم

شده بودند. نقش مرحوم عراقی در شکل‌گیری انقلاب و تداوم آن، کم‌نظیر بود. با انتقال امام از نجف اشرف به پاریس، آقای عراقی هم راهی فرانسه شد و تقریباً اداره منزل مرحوم امام را در نوفل‌لوشاتو عهده‌دار بود، به‌ویژه تدارک غذای حاضرین، زیرا هر روز عده‌ای برای دیدن امام و نماز جماعت می‌آمدند و دائماً لازم بود نهار و شام و غیره تدارک شود که این امر را مرحوم عراقی عهده‌دار بود. امنیت داخلی بیت امام نیز بر عهده او بود. آن زمان بسیار شایع بود که ساواک ایران برای از بین بردن امام، کسانی را به فرانسه می‌فرستاد و ژاندارمری فرانسه هم هشدار می‌داد و از محل مراقبت می‌کرد، ولی شهید عراقی، هم بیت امام و هم پیرامون آن و آمد و شده‌ها را زیر نظر داشت. مرحوم عراقی خیلی آدم با فراست و باهوشی بود. هوای پاریس و اطراف آن سرد بود و مراجعه‌کنندگان و دیدارکنندگان، در هوای سرد با مشکل مواجه می‌شدند. او چادر بزرگی را تدارک دیده بود و امام و میهمانانشان در آنجا ملاقات و صحبت می‌کردند و نماز جماعت برگزار می‌شد. یکی از مشکلات آنجا تهیه گوشت ذبح شرعی بود. روزی در محل، گوسفندی را ذبح کرده بودند. این کار، مخالف قوانین فرانسه بود و امام وقتی متوجه شدند، فرمودند: «به قوانین اینجا احترام بگذارید.» البته شهید عراقی اگر از ممنوعیت ذبح آگاه بود، اقدام نمی‌کرد.

یکی از کارهایی که من از شهید عراقی به یاد دارم این است که وقتی در زندان نبود و کسی بازداشت می‌شد، یکی دو روز بعد به خانواده زندانی سرکشی می‌کرد. من در چند مورد با ایشان همراهی کرده و برنج و روغن و سایر ملزومات زندگی را به خانواده‌های زندانی رسانده بودیم. وی به مرحوم شیخ غلامحسین جعفری همدانی، امام جماعت مسجد جامع بازار، بسیار احترام می‌گذاشت و از او به عنوان یک روحانی مقاوم و نترس تمجید می‌کرد، چون ایشان معمولاً وعظ مبارز را به منبر در مسجد دعوت می‌کرد و هر قدر ساواک بازار و یا دیگران می‌خواستند ایشان را منع و نهی کنند، زیربار نمی‌رفت. آقایان هاشمی رفسنجانی و علی‌اصغر مروراید و طاهری و غیره در مسجد ایشان خیلی دعوت می‌شدند. در مجالس ایشان اغلب نام و یاد مرحوم امام برده می‌شد و می‌دانید زمانی بود که حتی بردن نام آقای خمینی جرم بود. در چنین شرایطی چنین کاری دشواری زیادی داشت. من کرارا مرحوم عراقی را می‌دیدم که اعلامیه حمل و نقل می‌کرد و برای توزیع به من هم می‌داد.

پس از انقلاب در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت و گمانم مدتی هم سرپرست زندان قصر بود. به هر صورت یاد این قبیل عزیزان به مصداق آیه شریفه «السابقون السابقون اولئک المقربون» مفید است؛ گرچه ترسیم جریانات آن زمان در این زمان کاری است بسیار مشکل؛ ولی مبارزات راحت جلو نرفت، عده‌ای جانفشانی کردند، آن هم جانفشانی‌های طاقت‌فرسا که یکی از آنان مرحوم شهید عراقی بود. یادش گرامی باد.

آخرین جمله هم از ایشان یادم آمد که نقل می‌کنم. او می‌گفت: «شاه در روز ۲۱ آذر می‌گفت من آذربایجان را آزاد کردم، در حالی که این دروغی بزرگ بود هنگامی که غلام یحیی دانشیان و سید جعفر پیشه‌وری در آذربایجان حکومت تشکیل دادند و ریشه دواندند، ناگهان مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف بدرود حیات گفت و همه شهرهای ایران به‌ویژه آذربایجان به‌قیام و عزاداری پرداخت و ریشه فرقه دموکرات همان موقع از زمین کنده شد، بعد نیروهای ارتشی توسط وارد تیریز شدند و دموکراتها فرار کردند. الهم اغفرنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان. ■

خود ساواک بود؛ هم تخم اختلاف می‌پاشید و هم دامن می‌زد و توسعه می‌داد، زیرا سود اصلی این اختلاف و پاره پاره کردن مبارزات، عاید ساواک می‌شد. شرایط اختناق در بیرون هم تشدید شده بود و دیده شد که در سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران آمریکایی در ایران، خیلی‌ها به سکوت از کنار آن گذاشتند و مرحوم شهید محمدرضا سعیدی بود که یک‌تنه بیانیه صادر کرد و تاوان آن را هم با تقدیم جانش و خونسش که موجب آبیاری

او به مرحوم آیت‌الله طالقانی بسیار احترام می‌گذاشت و می‌گفت امید همه مبارزین به ایشان است. واقعا هم مقاومت آقای طالقانی همه را دلگرم و مقاوم می‌ساخت. در زندان هم که بود اغلب گروه‌های سیاسی حضور داشتند که عمدتاً معروف شده بودند به مذهبی‌ها و چپی‌ها یا کمونیست‌ها. در مدت کوتاهی که حقیر هم در زندان ۴ قصر بودم و یا در شهربانی، مذهبی‌ها و چپی‌ها چون در مبارزه وحدت داشتند، همان موجب انسجام و وحدت در درون زندان در برابر مامورین بود؛ هیچ‌کس به اعتقاد دیگری تعرض نمی‌کرد.

نهضت بود، پرداخت. آیت‌الله شهید حسین غفاری هم در زندان و در غربت، جان خود را تقدیم نهضت کرد و دیگر عزیزان که خونشان راه هرگونه اصلاح و سازش بین رژیم و مخالفین را بست. نهایتاً انقلاب به پیروزی رسید و درهای زندان‌ها گشوده شدند و همه به حیات اجتماعی بازگشتند؛ البته مرحوم شهید عراقی و بعضی از دوستانشان قبلاً با تمهیداتی آزاد